

جستاری بر تاریخ حقوق سیاسی و فقهی، در سیر تطورات واکنشی فقهای سنتی نسبت به مدرنیسم با تطبیق دوره‌های زمانی قبل و بعد پهلوی و دوره جمهوری اسلامی

سیدمحمد رضا موسوی فرد^{۱*}، محسن جمشیدی^۲، حمیدرضا نوروزیان^۳

۱- استادیار گروه حقوق، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

۲- دانش آموخته دکترای تخصصی علوم سیاسی مسائل ایران، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران

۳- دانشجوی دکترای تخصصی حقوق عمومی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

*mousavifard136394@gmail.com

ارسال: آبان ماه ۱۴۰۰ پذیرش: آذر ماه ۱۴۰۰

چکیده

تاریخ معاصر ایران را می‌توان تاریخ چالش هویت ملی دانست؛ زیرا از دوران قاجار به‌ویژه از دوران پهلوی هویت ملی ایرانیان تحت تأثیر ورود اندیشه‌های جدید غربی و رشد ملی‌گرایی، با چالش‌ها و بحران‌های مهمی روبه‌رو بوده است. هویت‌سازی ملی و باستان‌گرایی در طول زمان موردنظر، همواره با چالش‌های جدی روبه‌رو بوده و تا پایان این دوره نیز نتوانسته بر آن غلبه تام و تمامی بیابد. شاید مهم‌ترین و درعین‌حال ساده‌ترین گواه بر صدق این مدعا، حوادث و رویدادهای ایران بعد از سقوط رضاشاه باشد. اقداماتی که رضاشاه در جهت هویت‌سازی ملی و باستان‌گرایی به آن پایبند بود و از آن پشتیبانی می‌کرد تجددخواهی (مدرن‌سازی)، ملی‌گرایی و غیرمذهبی کردن ایران بود. در این بین، روحانیت شیعه محور اصلی بسیاری از تحولات فکری، فرهنگی و سیاسی در ایران بوده است. موضوع مورد نظر تبیینی می‌باشد، یعنی نگارنده چیزی را که قبلاً اتفاق افتاده است واکاوی می‌نماید. برای اثبات فرضیه مورد نظر از روش کیفی با رویکرد توصیفی، تحلیلی استفاده شده است. هدف از پژوهش فوق چگونگی واکنش فقیهان سنتی نسبت به مدرنیسم با تأکید بر حقوق سیاسی می‌باشد.

واژگان کلیدی: فقیهان سنتی، مدرنیسم، قاجار، مشروطیت، پهلوی، جمهوری اسلامی، حقوق سیاسی.

۱- مقدمه

ایران پیش از آغاز روند اصلاحات در اوایل قرن نوزدهم میلادی در دوره‌ها و مقاطعی شاهد جلوه‌های غنی فرهنگی و تمدنی بوده و مایه‌هایی از عقلانیت، مدنیت، نظم و ثبات، علم و نوآوری، قانونمندی و سازمان‌دهی عالی و تساهل و مدارا را نشان داده است؛ مثلاً در دوره‌های هخامنشیان و ساسانیان و صفویه و زندیه، در زمان حکومت کوروش و داریوش هخامنشی و انوشیروان ساسانی و اردشیر، شاه‌عباس اول صفوی و کریم‌خان زند. یا حتی از نظر فکری و در اندیشه ایرانیان جلوه‌هایی از تجدد و مدرنیته وجود داشت. اما این جلوه‌ها به واسطه ماهیت دولت و ساختارهای موجود و غلظت سنت‌گرایی با مایه‌های خرافاتی، غیرمعقول، جزمی و

محافظه کارانه، نتوانست به نحو پایدار و نهادینه تداوم یابد؛ بنابراین شناخت این عوامل و بسترهای تاریخی و جامعه‌شناختی پیش از آغاز روند مشخص اصلاحات و ورود مظاهر تمدن جدید غربی به ایران ضروری می‌باشد. بعد از روی کار آمدن رضاشاه و پس از انقلاب مشروطیت یکی از اقدامات رضاشاه که از برجستگی خاصی برخوردار می‌باشد، پرداختن به مسئله باستان‌گرایی و اتخاذ رویکرد بزرگداشت و تجلیل از حکومت‌های شاهنشاهی ایران قبل از اسلام بود. حوادث پس از پایان جنگ عالم‌گیر اول و تحولات بعد از آن نشان می‌دهد که گروه‌های اجتماعی، مطابق پایگاه طبقاتی، علایق و ایدئولوژیک و رویکردی که نسبت به پروژه نوسازی و مدرنیسم ایران داشتند آن را قرائت کردند. آنان هویت ملی مطلوب خود را به نحوی سامان دادند که نقش عنصر روحانیون و دین در ساختمان ملیت ایرانی بسیار اندک و ناچیز باشد. در این دوران هویت‌سازی ملی و باستان‌گرایی، بیشتر از دیگر رقبای خود با اقبال اجتماعی مواجه گشت. گسترش دامنه و نفوذ هویت ملی و باستان‌گرایی، در دوره رضاشاه با پیشرفت پروژه (دولت، ملت‌سازی مدرن) پیوستگی داشت. تأسیس سلسله پهلوی و روی کار آمدن رضاشاه را سرآغاز جدیدی در آرایش هویتی جامعه ایرانیان باید به شمار آورد. در این دوران دولت مطلقه قدرت را به سود خود تمام کرد. این دولت به منظور ایجاد هویت‌سازی ملی، باستان‌گرایی را طراحی کرد و به مرحله اجرا درآورد. پروژه هویت‌سازی دولت مطلقه پهلوی که از آن تحت عنوان هویت ایرانی یاد می‌شود، در دوران سلطنت رضاشاه، شکل خاصی از هویت اجتماعی را ایجاد کرد. به دنبال تأسیس هویت ایرانی متجدد، بار دیگر آرایش هویت جامعه ایران دستخوش تغییر شد و در نقشه آن دگرگونی‌های مهمی به وجود آمد. می‌توان گفت که هویت ایرانی متجدد توانست به عنوان هویت‌سازی مسلط، برتری جدی خود را به رضاشاه و مخالفینش تحمیل کند. لذا دولت رضاشاه نخستین دولت مدرت مطلقه در ایران بود و مبانی آن را به وجود آورد که مهم‌ترین ویژگی آن تمرکز و انحصار در منابع و ابزارهای قدرت دولتی، تمرکز وسایل اداره جامعه در دست دولت متمرکز ملی، پیدایش ارتش جدید، ناسیونالیسم و تأکید بر مصلحت ملی بوده است [۱].

۲- تبیین مسئله

نهاد روحانیت محور اصلی بسیاری از تحولات فکری، فرهنگی و سیاسی در ایران بوده است. از همین روست که بسیاری از پادشاهان و حکام به منظور رسیدن به اهداف خود سعی کرده‌اند به نوعی با مراجع بزرگ مذهبی و علمای مورد قبول مردم رفتار کنند که موقعیت خود را در خطر قرار ندهند. این خصوصیت دین‌باوری مردم ایران و قدرت علما و روحانیان که از تعلیمات تشیع و قداست بخشی به روحانیت نشأت گرفته، باعث شده است مردم که اکثر آنان مسلمانان شیعه‌مذهب‌اند، در تمامی مسائل از آن‌ها پیروی کنند. اولین نشانه‌های جدی حضور فعال روحانیان در عرصه سیاسی تاریخ معاصر ایران را می‌توان به خوبی در قضیه تحریم تنباکو و وقایع منجر به نهضت مشروطیت رؤیت کرد. از مواردی که قدرت ویژه‌ای به روحانیان شیعه می‌دهد استقلال اقتصادی آن‌هاست. منشأ این استقلال اقتصادی خمس و زکات است که بر اساس فقه شیعه به روحانیان پرداخت می‌شود و دولت از آن‌ها سهمی نمی‌برد. هرچند رژیم پهلوی در دهه‌های آخر حکومت خود به نحو فزاینده‌ای سعی کرد از نفوذ آنان در میان مردم بکاهد و مانع فعالیتشان شود، این تلاش ثمری نداشت و نهایتاً انقلاب اسلامی نشان داد که رژیم شاه در این عرصه بسیار ناموفق بوده است. وابسته نبودن روحانیت به طبقه حاکم و حضور آنان در میان تمام گروه‌های مردم از عوامل مهمی به شمار می‌رود که باعث شده است در مواقع حساس این قشر بتواند با جهت‌گیری صحیح منطبق بر خواست‌های مردم حرکت کند. وقایع منجر به پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که درک صحیح روحانیت از موقعیت عمومی جامعه ایرانی و هدایت درست مخالفت‌ها و اعتراض‌های مردم تا چه اندازه در تسریع سیر انقلاب مؤثر بوده است. آنچه مسلم است نهاد روحانیت که در تاریخ ایران ریشه دارد، همواره عاملی نیرومند در تعیین خط‌مشی داخلی و خارجی دولت بوده و هست. این حضور دائمی و انکارناپذیر، با پیروزی انقلاب اسلامی در نهادهای تصمیم‌گیرنده نظیر شورای انقلاب، کمیته‌ها و سپاه پاسداران نمود عینی یافت. لذا، مهم‌ترین متغیرهای این انقلاب، حضور سیاسی روحانیان در عرصه مبارزات سیاسی و تأثیر آن‌ها در شکل‌گیری مبانی فکری مردم، امواج فکری و ایدئولوژیکی اسلام، ظهور تعاریف جدید از اسوه‌ها و الگوهای اسلامی و حضور گسترده مردم در چارچوب یک ایدئولوژی جدید اسلامی

می‌باشد. سؤالی که در مقاله‌ی فوق نگارندگان در پی یافتن پاسخ این سؤال‌اند این است که؛ واکنش فقیهان سنتی نسبت به پروژه‌ی دولت‌ملت‌سازی مدرن (مدرنیسم) در تاریخ معاصر ایران چگونه بوده است؟ فرضیه: به نظر می‌رسد فقیهان سنتی در کوشش خود برای انطباق مشروطیت و دموکراسی و تجدد غربی با اسلام، بر آن بودند مفاهیم و نهادهای جدید غربی را در چارچوبی تفسیر کرده و به کاربندند به نظر نتوانسته است به درک چندان عمیق و درستی از ماهیت و مبانی تجدد و دموکراسی غربی و نسبت واقعی آن با اسلام و سنت‌های جامعه ایرانی بینجامد. روش پژوهش موضوع موردنظر نگارنده تبیینی است یعنی نگارندگان چیزی را که قبلاً اتفاق افتاده است واکاوی می‌نمایند، برای این منظور از روش کیفی از طریق اسناد موجود و با رویکرد توصیفی، تحلیلی بیان شده است.

۳ - ادبیات پژوهش

در ارتباط با موضوع موردنظر، پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است اما هیچ‌کدام از آن‌ها در راستای موضوع موردنظر حرکت نکرده‌اند، در ادامه مطب چند اثر را که با عنوان موضوع ارتباط بیشتری دارند به صورت اختصار بررسی می‌نماییم:

- شاید اصلی‌ترین و مهم‌ترین اثری که در مورد جامعه معاصر ایران به رشته تحریر در آمده است، کتاب ایران بین دو انقلاب پروانده آبراهامیان می‌باشد که انتشارات نشر نی در سال ۱۳۷۷ این اثر را منتشر نموده و احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ویلیایی این اثر را ترجمه نموده‌اند. این اثر در سه بخش پیشینه تاریخی، سیاست ستیز اجتماعی و ایران معاصر طرح شده است [۲].

- اثر ارزشمند دیگر که در این مورد به رشته تحریر در آمده است، کتاب مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی ایران) نوشته جان فوران باشد که انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا در سال ۱۳۷۷ این اثر را منتشر نموده است و آقای احمد تدین نیز آن را ترجمه نموده‌اند. این اثر نیز در سه بخش و در کل نه فصل طرح شده است [۳].

- اثر دیگر که مورد بررسی قرار گرفته است کتاب جامعه‌شناسی سیاسی حسین بشیریه می‌باشد که انتشارات نشر نی در چاپ سیزدهم خود در سال ۱۳۸۵ این اثر را منتشر نموده است. در این کتاب نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است [۴].

- اثر بعدی کتاب چالش‌های توسعه سیاسی نوشته‌ی عبدالعلی قوام می‌باشد که انتشارات نشر قومس در سال ۱۳۸۹ این اثر را منتشر نموده است. این کتاب در دوازده گفتار کلی طرح و به رشته تحریر در آمده است. قوام در این اثر بیشتر بر روی توسعه‌ی سیاسی و چالش‌های آن در نظام اجتماعی متمرکز شده‌اند [۵].

۴ - رهیافت مختصر نظری

در جوامع سنتی و ماقبل مدرن اروپا، کلیسا به نام خدا و دین مانع شکوفایی عقل و علم و انسان شده و یک‌جهت‌گیری خرافی آخرت‌گرایانه و مخالف کار و تولید و طبیعت و سرمایه و زندگی را تجویز می‌کرد که در راستای منافع اربابان کلیسا و زمین‌داران در نظامی فئودالی و نیز استبداد و خودکامگی بود. بنا به تحلیل ماکس وبر پروتستانتیسم و اخلاق پروتستانی یک سلسله اصلاحات مذهبی و دینی یا فکری، فرهنگی در جوامع اروپایی به وجود آورد و جهان بینی و مذهبی اروپائیان را نسبت به انسان، عقل علم، دنیا، زندگی، طبیعت، کار، تولید، ثروت و سرمایه به نحوی اساسی تغییر داد. خود متفکران سیاسی غرب نیز متقابلاً تحت تأثیر تحولات عمیق اجتماعی و طبقاتی جوامع اروپایی قرار گرفتند و درصدد تبیین و تئوری پردازی آن برآمدند. آن‌ها در بیان تفاوت و گسست اساسی و رادیکال بین جوامع قدیم و جدید از کلیدواژه‌هایی خاص خود، ولی دارای مضامینی مشترک، استفاده کردند. مثلاً هنری مین از «انتقال از منزلت اجتماعی به‌قرار داد اجتماعی»، فردیناند تونیس از حرکت از جامعه مهر پیوند گمنشافت به جامعه سود پیوند گزلفشافت، امیل دورکیم از تفکیک و تمایز میان جوامع دارای همبستگی مکانیکی و جوامع دارای همبستگی ارگانیک و تقسیم کار اجتماعی، وبر از انتقال از جامعه سنتی به جامعه مدرن و مارکس بر اساس شیوه تولید از انتقال از فئودالیسم به

سرمایه‌داری، سخن گفتند. در حقیقت، نوسازی و اصلاحات در متن جوامع اروپایی و غربی عمیق، همه‌جانبه، ساختاری و رادیکال و حتی توأم با خشونت و انقلاب بود، همان‌طور که مطابق با تحلیل برینگتون مور در راه نوسازی دموکراتیک در انگلستان، فرانسه و آمریکا این گونه بود.

۵ - تقابل سنت و مدرنیته

در مطالعات ابتدائی هرچند نوسازی به‌عنوان روندی معمولاً تصادفی تلقی می‌شد که جوامع غیر غربی تنها در صورت کنار گذاشتن فرهنگ سنتی خود می‌توانستند از آن استقبال کنند. تقابل سنت و مدرنیته را خشن توصیف می‌کردند. علی‌ایحال راه‌های برون‌رفت از تقابل سنت و مدرنیته در سال‌های اخیر به سه دسته کلی در مجموع تقسیم می‌شود:

۱-۵ - شریعت‌گرایان

جریانی است که در برابر مدرنیته مقاومت کردند و به‌نوعی کلیت آن را به چالش کشیدند و غرب را آمیزه‌ای از فساد و تباهی اخلاقی در درون و با ارائه‌های ظاهری از علوم و فنون می‌داند. آن‌ها بر ایمن دانستن ذهن و زندگی مسلمانان از آلودگی، قطع ارتباط همه‌جانبه با غرب را توصیف می‌کنند. از نظر آن‌ها رویکرد به غرب را در تمام وجوهش با فرهنگ خودی معارض می‌دانستند. در حقیقت همه‌چیز را در ظهور امام (ع) غائب است.

۲-۵ - تجددگرایان

باید تمام عناصر مدرنیته را بپذیریم و به آن عمل کنیم تا به پیشرفت و توسعه برسیم. از نظر آن‌ها بدون الگوبرداری نظری و عملی از غرب نمی‌توان به رشد و نوسازی رسید. لذا تنها راه رسیدن به مدرنیته، عبور از سنت و پشت پا زدن به آن می‌دانند.

۳-۵ - تمدن‌گرایان

این جریان به‌نوعی می‌تواند از اصلاح‌گرایان نام برد. پیش‌تر از جنگ جهانی دوم صورت گرفت. شروع جنگ و تحولات ناشی از آن و سرخوردگی مسلمانان از غرب و غرب‌گرایی و به دنبال سقوط رضاشاه اوضاع دگرگون شد. لذا سکوت بیست‌ساله در دوران رضاشاه، جای خود را به حرکت و جنبش و نحله‌های مختلف و منشأ فکری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی داد. لذا دید اصلاحی نسبت به گذشته و احیاء مجدد سنت‌ها با الزامات زمان و مکان دارد. این جریان نگاهی تمدنی نسبت به مقوله سنت و مدرنیسم دارند. آن‌ها بازگشت کامل به گذشته را نه درست می‌دانند و نه ممکن. روشنفکرانی چون جلال آل احمد و شریعتی در این جریان قرار دارند [۶].

۶ - سابقه مختصر تاریخی و ساختارهای اقتصادی اجتماعی دوران (قبل از پهلوی)

در مقدمه گفته شد که ایران پیش از آغاز روند اصلاحات در اوایل قرن نوزدهم میلادی در دوره‌ها و مقاطعی شاهد جلوه‌های غنی فرهنگی و تمدنی بوده و مایه‌هایی از عقلانیت، مدنیت، نظم و ثبات، علم و نوآوری، قانونمندی و سازمان‌دهی عالی و تساهل و مدارا را نشان داده است؛ مثلاً در دوره‌های هخامنشیان و ساسانیان و صفویه و زندیه، در زمان حکومت کوروش و داریوش هخامنشی و انوشیروان ساسانی و اردشیر، شاه‌عباس اول صفوی و کریم‌خان زند. یا حتی از نظر فکری و در اندیشه ایرانیان جلوه‌هایی از تجدد و مدرنیته وجود داشت (میلادی، ۱۳۷۸)؛ اما این جلوه‌ها به‌واسطه ماهیت دولت و ساختارهای موجود و غلظت سنت‌گرایی با مایه‌های خرافی، غیرمعمول، جزمی و محافظه‌کارانه، نتوانست به نحو پایدار و نهادینه تداوم یابد. در دوره نادرشاه، اگرچه وی کوشید با احیای حاکمیت مرکزی جلوی رشد بیشتر بحران اقتصادی را بگیرد، ولی تمام دوران سلطنتش به جنگ و کشورگشایی گذشت و باعث اتلاف منابع و تخریب بنیان‌های تولیدی جامعه و کشور شد و «برای توسعه منابع مملکت موازین مؤثری اتخاذ نشد. بهای لشکرکشی‌های متعدد نظامی وی سنگین بود و اکثر نواحی مملکت زیر بار مالیات‌های مکرر بیش‌ازحد کم‌خرد.

۶-۱- اصلاحات دولتی و جنبش‌های اصلاحی در دوران قاجار

نو سازی و اصلاحات در ایران معاصر در ابعاد سه گانه فرهنگی، اقتصادی-اجتماعی و سیاسی به چهار دوره قابل تفکیک و تقسیم است: دوره اول اصلاحات عباس میرزا، قائم سیاسی به چهار دوره قابل تفکیک و تقسیم است: دوره اول اصلاحات عباس میرزا، قائم مقام‌ها، امیرکبیر و سپهسالار؛ دوره دوم اصلاحات در دوران انقلاب مشروطیت؛ دوره سوم نو سازی و اصلاحات در دوره پهلوی؛ دوره چهارم اصلاحات در دوران انقلاب اسلامی. از این مراحل اصلاحات، نظریه کلی این تحقیق قابل استخراج است که با ناکامی اصلاحات اصلاح طلبان از درون دستگاه حکومتی و نظام سیاسی و از بالا، کشور دچار بحران عمیق اجتماعی شده و زمینه برای شکل‌گیری جنبش‌های اصلاحی از پائین و از خارج نظام سیاسی و توسط روشنفکران و طبقه متوسط فراهم می‌شود ولی به دلایل فکری و جامعه‌شناختی و تاریخی، تاکنون این حرکت‌های اصلاح طلبانه از هر دو نوعش به نتیجه مطلوبی نرسیده و منجر به ایجاد جامعه و کشوری مدرن و توسعه یافته نشده است. طی این روندها و مراحل نو سازی و اصلاحات، جامعه و کشور از بافت سنتی خارج شد و به قول هشام شرابی در چارچوب روابط وابستگی تغییرات اجتماعی تحریف گردید و به جای آنکه نظامی مدرن برقرار شود، همان روابط و مناسبات پدرسالارانه گذشته «نوسازی» و در واقع تقویت شد و با ظواهری مدرن بازتولید گردید. نو سازی و اصلاحات در دوره عباس میرزا، همانند اصلاحات در عثمانی، در واکنش به هجوم استعماری غرب در چهره روسیه تزاری صورت گرفته و از این جهت جنبه منفعلانه، عکس‌العملی و عمل‌گرایانه داشت، ضمن اینکه نخبگان حاکم به شدت مانع پیشبرد اصلاحات او شدند. اگرچه مقدمات آشنایی ایرانیان با تمدن جدید غربی از دوران صفویه به بعد فراهم شده بود وی از اواسط عهد سلطنت فتحعلی شاه قاجار این آشنایی فزونی یافت. با این حال دولت مرکزی در این دوره در جهل و غفلت و بی‌خبری به سر می‌برد و تنها گروه کوچکی از کارگزاران دولت که در تبریز مستقر بودند، یعنی عباس میرزا ولیعهد و فرمانده قشون ایرانی و قائم مقام‌ها با آگاهی و تأثیرپذیری از تحولات در غرب و نو سازی‌ها و اصلاحات در بلاد مجاور یعنی روسیه و عثمانی و حتی مصر، به قول مرحوم حائری به این نتیجه رسیدند که پیشرفت‌های علمی و فنی در جنگ و سایر جنبه‌های زندگی سبب برتری اروپا نسبت به ایران شده و اگر ایران بخواهد به زندگی خود ادامه دهد ناچار باید دست به یک سری اصلاحات و نو سازی در باب توسعه همه‌جانبه بزند [۷].

دوران محمدشاه اگرچه تلاش‌هایی در جهت تقویت دولت مرکزی و نیز محاکم عرف در مقابل محاکم شرع و روند اعزام دانشجویان به خارج صورت گرفت ولی ناتوانی و ناکارآمدی دولت و کشمکش میان دین و دولت و رقابت و نفوذ و مداخله روس و انگلیس و رخنه اروپایی، سمت‌وسوی تغییرات را منحرف کرد و اصلاحات را عقیم گذارد. سیاست‌های اصلاح طلبانه امیرکبیر با منافع گروه‌های حاکم در تضاد بود و آن‌ها در ائتلافی نیرومند و در پیوند با بیگانگان و مشخصاً انگلیسی‌ها، از همان ابتدای روی کار آمدن امیر دور ملکه مادر جمع شده و به توطئه سازمان یافته علیه او پرداختند و در نهایت موفق شدند نظر شاه را جلب نموده و دستور عزل و تبعید و قتل او را بگیرند. میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم در دوره صدارتش تحت تأثیر مکتب اصلاحی و اصلاحات امیرکبیر و عثمانیان و تحولات در هند و قفقاز کوشید با اقتباس از تمدن جدید غربی به اصلاح و بازسازی تشکیلات دولتی، نو سازی نظامی و اصلاحات اقتصادی بپردازد و روح عصر او حکومت قانون بود و برقراری نظم قانونی تا بر اساس آن حقوق فردی و اجتماعی مردم به رسمیت شناخته شده و حدود قدرت دولت معین باشد و اداره مملکت بر اصول استواری نهاده شود. سپهسالار اعظم در دوره صدارتش در آخر آن اصلاحات اقتصادی به اصلاح مالیه، تأسیس بانک و سرمایه‌گذاری خارجی توجه کرد. اما این سیاست‌های مالی، پولی و صنعتی وی با منافع طبقه حاکمه قدرتمند سازگار نبود و از همان آغاز کار مخالفت و کارشکنی می‌کردند، از جمله مستوفی‌الممالک در رأس دستگاه استیفا. در واقع، به علل مشابهی تلاش‌های اصلاح طلبانه برای تقویت دولت مرکزی و موقعیت آن در داخل و خارج از ایران، همانند اصلاحات نظامی از دوره عباس میرزا به بعد، ناموفق بود و اگرچه «قدرت اجرایی احکام دولتی افزایش یافت ولی در ماهیت حکومت تغییراتی رخ نداد و هیچ نوع مسئولیتی به مردم عرضه

نشد و به‌طور کلی مردم را در امور مملکتی هیچ نوع شراکتی ندادند. ناراضی‌تسکین نیافت»، بلکه افزایش یافت و در قالب جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه بروز نمود [۸].

۶-۲- جنبش‌های اصلاح‌طلبانه در دوران مشروطیت

ضعف و زوال دولت مرکزی قاجار و بحران عمیق اجتماعی و وابستگی و شکست تلاش‌های اصلاح‌طلبانه از درون دستگاه دولتی و اجرایی، زمینه را برای حرکت اصلاحی از طرف اقشار و گروه‌های ناراضی اجتماعی از علما و روشنفکران و تجار و دهقانان فراهم ساخت. شکاف میان جامعه و دولت با شکاف روزافزون میان دین (علما) و دولت همراه شده بود و علما به‌عنوان تنها قشر مستقل از دولت، رهبری اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی-سیاسی را در دست گرفتند، به‌ویژه آنکه با پیروزی اصولیون بر اخباریون نهاد مرجعیت شیعه در عراق مستقر و موقعیت علما و مجتهدین در ایران تقویت شده بود. تحرک اولیه علما به خاطر واگذاری امتیازات به بیگانگان و خطر سلطه خارجی بر ایران بود که قبل از امتیاز رژی در امتیاز رویتر و امتیاز انحصاری تأسیس لاتاری نمود یافته و منجر به لغو آن امتیازات شده بود. اما در قضیه قرارداد رژی با کمپانی انگلیسی، معیشت و منافع اقشار مختلف مردم اعم از تولیدکننده، تاجر و مصرف‌کننده توتون و تنباکو با انحصار آن به دست انگلیسی‌ها مستقیماً در معرض خطر قرار می‌گرفت و اعتراضات این اقشار طبق روال معمول به‌ویژه از طریق علما به دولت منعکس شده بود ولی فساد و رشوه‌خواری درباریان و صدراعظم امین السلطان و شخص شاه مانع از توجه به این اعتراضات می‌شد تا اینکه علما به مرجع عام شیعه میرزا حسن شیرازی در عراق متوسل شدند و او که در جریان اوضاع ایران از جمله از طریق نامه سید جمال به وی قرار گرفته بود، پس از آنکه از نامه‌های خود به شاه و صدراعظم نتیجه‌ای نگرفت فتوای تحریم استعمال توتون و تنباکو را صادر کرد و سرتاسر ایران و همه اقشار مردم، حتی اقلیت‌های دینی را یکپارچه به قیام عمومی کشاند. بعد انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷ که باعث کناره‌گیری روسیه از صحنه سیاسی ایران و مداخله بیشتر انگلستان با سیاست تقویت دولت مرکزی ایران شد، بسیاری از نیروهای اجتماعی و روشنفکران متجدد و نخبگان سنتی دور رضاخان جمع شده و زمینه روی کار آمدن او را از وزارت جنگ و نخست‌وزیری به سلطنت، از همان کودتای ۱۲۹۹ ش وی فراهم کردند. در همین مقطع سه جنبش اصلاح‌طلبانه رادیکال در گیلان، آذربایجان و خراسان به رهبری به ترتیب میرزا کوچک خان، شیخ محمد خیابانی و کلنل پسیان که همسو با حرکت مدرس علیه بازتولید استبداد و خودکامگی در چهره رضاخان و در جهت اعاده مشروطیت و حاکمیت قانون و انجام اصلاحات اساسی در کشور فعال شده بودند همگی توسط رضاخان سرکوب شدند و مدرس نیز به شهادت رسید [۹].

۷- سیر تطورات در دوران پهلوی

۷-۱- نوسازی و اصلاحات در دوره پهلوی اول

رضاخان و سید ضیاء پس از کودتا در جهت ایجاد یک دولت مرکزی قوی، از همان ابتدا بر ضرورت اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی و نظامی به‌صورت مبارزه با امتیازات انگل‌های اجتماعی، تقسیم اراضی خالصه بین کشاورزان، تأسیس مدارس، پیشرفت تجارت از طریق احداث جاده، راه آهن و نیز الغای کاپیتولاسیون، تأکید کردند و نخستین عرصه آغاز اصلاحات ایجاد یک ارتش ملی واحد و مدرن بود. این جهت‌گیری اگرچه مورد درخواست نخبگان فکری و سیاسی کشور برای ایجاد یک دولت ملی و قوی و تام‌الاختیار بود ولی با اهداف اولیه مشروطه‌طلبان و روح قانون اساسی مشروطه مبنی بر جلوگیری از تمرکز قدرت و کثرت‌گرایی ناسازگار بود. در واقع، «درخواست‌های عمده انقلاب مشروطه یعنی حکومت قانون و پارلمان و مشارکت آزاد گروه‌های در زندگی سیاسی، با تکوین ساخت دولت مطلقه غیرقابل اجرا شدند» ولی خواست‌های دیگر آن، به ویژه «اصلاحات بوروکراتیک و مالی و آموزشی، نو سازی فرهنگی و گسترش نوعی ناسیونالیسم ایرانی، در نتیجه تکوین ساخت دولت مطلقه مجال تحقق یافتند. لذا، دولت رضاشاه نخستین دولت مدرن مطلقه در ایران بود و مبانی آن را به وجود آورد که مهم‌ترین ویژگی آن تمرکز و انحصار در منابع و ابزارهای قدرت دولتی، تمرکز وسایل اداره جامعه در دست دولت متمرکز ملی، پیدایش ارتش جدید، ناسیونالیسم و تأکید بر مصلحت ملی بوده است. ارتش وسیله‌ای برای ایجاد هویت ملی، تسریع آهنگ نو سازی و تغییر ساختار

دولت شد و رضاشاه با سرکوب شورش‌های عشیره‌ای و منطقه‌ای و قومی در غرب، شمال غرب و جنوب کشور، امنیت راه‌ها و وحدت و یکپارچگی ملی را برقرار کرد، اگرچه این سیاست به نحوی خشن و تخریبی همراه با نابودی بخش زیادی از امکانات مالی و احتشام عشایر و غارت اموال و دارایی‌های رؤسای آن‌ها توسط رضاخان و امرای ارتش بود. او همچنین روزنامه‌های مستقل و رادیکال را تعطیل و مصونیت پارلمانی را از نمایندگان سلب نموده و احزاب سیاسی را از بین برد. رضاشاه پهلوئی برخی از تهدیدها را به‌نوعی در ایران به فرصت برای حکومت خود تبدیل کرد. بدین ترتیب رضاشاه با عملی کردن تلاش‌های اصلاح‌طلبانه ناموفق عباس میرزا، امیرکبیر و سپهسالار در نخستین گام ارتشی مدرن و «نظمی نوین» برقرار کرد حوزه اختیارات و فعالیت علما در امور مربوط به قضاوت، معاملات، عقد و ازدواج و آموزش برآمد. نظام آموزشی جدید ایران نیز در سال‌های ۹-۱۳۰۴ ش پایه‌ریزی شد و در ادامه روند تأسیس مدارس جدید، مکتب‌خانه‌های تعطیل و دانشسراها، دانشکده و در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران تأسیس شدند. اعزام دانشجویان به خارج نیز از سال ۱۳۰۷ آغاز گردید و بودجه وزارت فرهنگ افزایش یافت، اگرچه در مقایسه با بودجه ارتش ناچیز بود. اصلاحات اداری و گسترش آن، با افزایش تعداد کارمندان و استخدام فارغ‌التحصیلان مدارس و مؤسسات آموزش عالی، با پرداخت حقوق و مزایا مطابق با الگوهای اروپایی در ۱۹۲۲ م آغاز شد و تقسیمات جدید اداری و کشوری با ۱۳ استان و هر استان با چندین شهرستان و هر شهرستان با چندین بخش از سال ۱۳۱۶ ش اجرا شد، اگرچه عملاً با حضور ارتش و ژاندارمری و شهربانی زیر نظر ستاد مشترک و شاه به‌عنوان فرمانده کل قوا، استاندار تحت‌الشعاع قدرت و نفوذ فرمانده نظامی بود و نوعی حاکمیت دوگانه برقرار شد [۱۰].

۷-۲- نوسازی و اصلاحات در دوره پهلوئی دوم

در سیزده سال میان شهریور ۱۳۲۰ تا ظهور سلطنت نظامی محمدرضا شاه در مرداد ۱۳۳۲، بی‌نظمی، بی‌ثباتی و هرج‌ومرج اجتماعی، تجزیه ملی، بحران‌های سیاسی، کشمکش‌های اجتماعی و رکورد و سقوط اقتصادی دوباره سر برآوردند. جامعه ایران از قطب استبداد به هرج‌ومرج گرائید که اولی همواره به بهانه تحقق نظم و امنیت و دومی به‌عنوان نیل به آزادی و عدالت صورت می‌گرفت. اختلافات و کشمکش‌های قومی و طبقاتی و اختلافات میان احزاب و گروه‌های سیاسی که در مجلس سیزدهم نیز انعکاس یافته بود، وضعیت پیچیده و دشواری را برای جامعه و کشور به وجود آورده بود. نیروهای اجتماعی مختلف برحسب ساختار اجتماعی حوزه انتخابیه‌شان در مجلس نمایندگی و قدرت داشتند. در مناطق روستایی رؤسای قبایل و زمین‌داران بزرگ بر عشایر و رعایای خود تسلط داشتند و در شهرهای کوچک رهبران مذهبی و تجار توانگر در مساجد و بازارها و در شهرهای جدیدتر رهبران مذهبی و تجار متمول در برابر روشنفکران رادیکال که دارای مجامع صنفی، مطبوعات انقلابی و نیز احزاب سیاسی بودند، موقعیت داشتند. در واقع اصلاحات مصدق با نمایندگی شایسته طبقه متوسط کم‌کم جهت‌گیری رادیکال پیدا می‌کرد دستاوردهای مهمی در راه اندازی پروژه‌های آبیاری، تأسیس کارخانه‌های جدید و تولید صنعتی داشت ولی هر چه بیشتر در این جهت حرکت می‌کرد جبهه ملی و ائتلاف قبلی بیشتر از هم می‌پاشید و با سوابق یا موضع‌گیری غیردینی یا ضد روحانیت برخی از دستیاران مصدق، متحدان مذهبی او را بیشتر به دام تبلیغات انگلیسی‌ها مبنی بر خطر علیه چپ و کمونیسم انداخت. در سال‌های ۴۲-۱۳۳۹، یعنی در اواخر این دهه، تشدید بحران اقتصادی و فشارهای آمریکا برای انجام اصلاحات ارضی، رژیم را به انجام اصلاحات اجتماعی و تغییر استراتژی اقتصادی واداشت که لازمه آن فاصله گرفتن از این ائتلاف سنتی بود. نخست‌وزیری علی امینی همراه با لغو انتخابات سراسر تقلب مجلس در سال ۱۳۳۹ و انحلال مجلس بیستم، آغازگر دور جدیدی از اصلاحات در ایران از بالا و از بیرون بود که به‌ویژه با اصلاحات ارضی، درصدد جلوگیری از بروز یک انقلاب کمونیستی در ایران بودند. باین‌حال، ادامه رکود اقتصادی و افزایش قیمت‌ها و بحران شدید اقتصادی و تقابل دین و دولت زمینه را برای رهبری جدید و مبارز در میان مخالفان رژیم از قشر روحانیت و مراجع پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، یعنی آیت‌الله خمینی، فراهم کرد. او توانست اکثر روحانیونی را که به دلایل مختلفی مخالف شاه بودند متحد نموده و طی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آنان و اقشار مختلف طبقه متوسط و پایین را رویاروی رژیم شاه قرار دهد. این قیام به‌شدت سرکوب شد ولی ناکامی رژیم در انجام اصلاحات اساسی در جهت توسعه،

این رویارویی علما و روشنفکران و اقشار دیگر با دولت را وارد فاز جدیدی کرد و به سمت انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ سوق داد [۱۱].

۸- نو سازی و اصلاحات در دوره‌ی انقلاب اسلامی

آیا انقلاب اسلامی و مدرنیته با هم در جنگ هستند؟ پرداختن به این مسئله که انقلاب اسلامی چرا و با چه هدفی صورت گرفته از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ چرا که انقلاب اسلامی زمانی اتفاق افتاد که ارزش‌های اسلامی و انقلابی در تقابل با ارزش‌های مدرن و غربی قرار داشت. عوامل مختلفی بودند که سبب شکل‌گیری انقلاب شدند و صرفاً نمی‌توان این پدیده را تک عاملی دانست. اما قدر مسلم آن است که ارزش‌های انقلابی و اسلامی سبب اتحاد و هم‌بستگی مردم شد. سؤالی که ممکن است ذهن را درگیر خود سازد این است که آیا همه‌ی مؤلفه‌های مدرنیسم چالش به شمار می‌آید یا اینکه از برخی مؤلفه‌ها می‌توان به‌عنوان فرصت نگاه کرد؟ ویژگی‌های کلی و مهم انقلاب اسلامی در برخورد با پدیده‌ی مدرنیسم را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

۸-۱- انقلاب اسلامی و جمع بین سنت و مدرنیسم

اگر به ارزش‌های انقلاب اسلامی توجه داشته باشیم، متوجه می‌شویم برخی ارزش‌هایی چون برابری، جمهوریت، عدالت و... ارزش‌هایی هستند که مدرنیته هم بر روی آن وفاق دارد و سعی در ایجاد آن دارد. این را در برخی نظریات و ویژگی‌های دین و مدرنیته دانسته‌اند. از این رو، شکل‌گیری انقلاب اسلامی بیانگر این بود که مردم ایران فراتر از این مفاهیم، به دنبال تحقق این ارزش‌ها بودند و هستند و این بیانگر این نکته است که انقلاب اسلامی بر پایه‌ی بنیادهای سنتی، به دنبال چیزی فراتر از مدرنیته در بطن جامعه است.

۸-۲- نگاه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی به مردم‌سالاری و آرای مردم

از بزرگ‌ترین نمودهای جوامعی که انقلاب اسلامی در قبال نسبت سنت و تجدد می‌دهد، در مفهوم و عنوان «مردم‌سالاری دینی» مشخص است. انقلاب اسلامی در زمانه‌ای به وقوع پیوست که قاطبه متفکران سیاسی از تعارض دین و مردم‌سالاری سخن می‌گفتند. انقلاب در حالی اتفاق افتاد که همه‌ی شواهد علیه نقش دین در سامان عرصه سیاسی نمود داشتند. با این حال، انقلاب در صدد برمی‌آمد تا جمعی میان دین و مردم‌سالاری صورت دهد. البته کارنامه انقلاب اسلامی، از این جنبه، در مقام عمل، محتاج در نظر گرفتن فرازوفرودهای بسیاری است. اما نمی‌توان این دغدغه مهم و جدی این انقلاب، یعنی جمع مردم‌سالاری و دین‌داری را نادیده گرفت. بنابراین دموکراسی غربی نیز در ایران شکلی بومی یافت. این دغدغه به وضوح و به وفور در قانون اساسی ما هم جلوه دارد. در زیر می‌توان رویارویی‌هایی که انقلاب اسلامی ایران با مدرنیسم داشت و همچنین تقابل‌هایی که با انقلاب اسلامی صورت می‌گیرد را برشمرد:

الف) رویارویی‌ها: بازگشت به سنت و دین برخلاف دوران مدرن: تقابل‌هایی که اسلام با مدرنیته از لحاظ نظری داشتند سبب شد تا بازگشتی به سنت و اصول اسلامی ایجاد شود. بسیاری از اصول مدرن با فرهنگ و ارزش‌های انقلابی و اصولی کشور ایران ناهمخوانی داشت. از این رو، بازگشت به سنت، خود تحولی برای شکل‌گیری انقلاب شد؛ به طوری که همین اصل، زمینه‌ساز بیداری اسلامی در بسیاری از نقاط جهان، به ویژه مسلمانان گردید.

ب) نفی عقلانیت محض: اندیشه‌ی مدرن تعریفی خاص از عقلانیت ارائه می‌دهد و بر همین اساس، هر چیزی را با این ملاک می‌سنجد و به عقلانی و غیرعقلانی تقسیم می‌کند و آنچه را که با این ملاک، عقلانی می‌داند، هنجار و متعارف و آنچه با این ملاک ناسازگار است، ناهنجار و غیرمتعارف می‌خواند و به حاشیه می‌راند. به باور انسان مدرن، کسی که مرتکب عملی نامتعارف و ناهماهنگ و متضاد با زندگی و عقلانیت مدرن می‌شود و کسی که دارای ایده‌های کهنه و غیرمعمول است و اندیشه‌اش با اندیشه‌ی متعارف مدرن سازگار نیست، فردی غیرعقلانی و یا به تعبیری، مجنون و دیوانه است. نگاهی که در مدرنیته به عقل وجود دارد، نگاهی ابزاری و کثرت‌گرایانه است که سنت‌ها را کنار گذاشته و نیز با نگاهی که اسلام به عقل دارد متفاوت است. در

زیست جهان سنت، این نکته پذیرفته شده بود که تأمل پیرامون برخی مسائل، همچون عالم معنا و متافیزیک، نیاز به چیزی غیر از عقل صرف دارد؛ اما این برخورد با عقل، در دوره مدرن تغییر می‌کند و اصالتی بیش از آنکه در شأن عقل باشد به آن داده می‌شود. همین تعارض است که دلیل بسیاری از ناآرامی‌های انسان معاصر است. همچنان که عقل ابزاری مارکسیستی تمدنی را ایجاد کرد که سراسر مادی بود؛ اما در مقابل، انقلاب اسلامی، حرکتی از لایه‌های باطنی انسان و فطرت علیه تمدن مادی غرب بود.

ج) حمایت از خرده روایت‌ها: انقلاب اسلامی ایران با حمایتی که از تمامی مردم و مسلمانان دارد، برپایی سعادت و عدالت را حق همه‌ی افراد می‌داند. کلان روایت‌ها، ناهمگنی و گوناگونی وجود بشر را نادیده می‌گیرند. گوناگونی احساسات نهفته در انسان‌ها، این امر را غیرممکن می‌کند که همگی تحت آموزه‌های نظری یکسان هدایت شوند. یکی از دلایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در نظر گرفتن نیازهای تمامی اقشار جامعه بود. مدرنیته اگرچه ملاک را روایت‌های کلان قرار داده، اما برای انقلاب اسلامی این فرصت را ایجاد کرده است که بتواند خرده روایت‌های بومی را برای دستیابی به روایتی کلان (ایجاد حکومت اسلامی) با یکدیگر متحد سازد. به عبارتی دیگر، در شکل‌گیری انقلاب اسلامی، هم نیروهای سنتی و دینی و هم نیروهای مدرن حضور داشته‌اند شاید بتوان با تسامح چنین اذعان داشت که انقلاب و گذار در واکنش و تعامل مثبت یا منفی با چنین حضوری و با استفاده از توان و نیروهای دینی و سنتی جامعه، شکل گرفته است.

د) ولایتمداری و توجه به رهبری اسلامی: یکی از ویژگی‌های مدرنیسم، توجه به شیوه‌های مدیریتی است؛ اما تنوع سبک‌ها و شیوه‌ها، یکپارچگی را برای افراد به ارمغان نمی‌آورد. اما توجه به شیوه‌ی مدیریتی در انقلاب اسلامی بر پایه‌ی ولایتمداری و شیوه‌های اسلامی است که افراد را به سوی یکپارچگی و نظم در جامعه هدایت می‌کند. رهبری انقلاب اسلامی ایران دارای نوعی ایدئولوژی بود که در مقابل ایدئولوژی‌های وارداتی غرب قرار داشت. اما وجود این ایدئولوژی‌های وارداتی، فرصتی را برای تفکر و تأمل روشن‌فکران دینی در داخل ایجاد کرد که برای مبارزه و مقابله با آن‌ها الگویی را برای احیا و بازسازی اندیشه و تمدن اسلامی در نظر بگیرند. بنابراین از این لحاظ، یک نگاه فرهنگی به قدرت نرم‌افزاری انقلاب اسلامی و رهبری بر پایه‌ی ولایتمداری شکل گرفت.

۸-۳- تقابل‌ها با انقلاب اسلامی

الف) مخالفت با ارزش‌های انقلابی و اسلامی: در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، حکومت پهلوی جامعه ایران را در معرض یک برنامه مدرنیزاسیون دولتی قرارداد و روابط اقتصادی، نهادهای اجتماعی و قالب‌های فرهنگی کشور از این برنامه متأثر شدند. از این به بعد، شکل زندگی متحول شد و ساختارهای اجتماعی سنتی در معرض تهدید قرار گرفتند؛ چراکه فرآیند توسعه و نوسازی متأثر از برنامه‌های غربی شد. اما در مقابل، گروهی ایجاد شدند تحت عنوان گروه اسلام‌گرایان که خواهان شکل‌گیری انقلاب اسلامی بر اساس ارزش‌های اسلامی بودند. از این منظر می‌توان گفت انقلاب اسلامی حاصل چالش دو گفتمان با عناصری کاملاً ناهمخوان و متعارض بوده است. گفتمان مدرنیزاسیون دوره پهلوی سبب ایجاد دوگانگی هویت در مردم ایران شده بود که با وقوع انقلاب اسلامی، هویت اسلامی بازیابی شد.

ب) وابستگی اقتصادی به برنامه‌های بیگانه: قبل از انقلاب در زمان پهلوی که فرآیند مدرن شدن به اقتصاد کشور نیز سرایت کرد، عملاً ایران از لحاظ اقتصادی هیچ برنامه و مدیریتی از درون و به شکل خودساخته نداشت؛ به طوری که حتی آثار این وابستگی هنوز در قالب اقتصاد تک‌محصولی ادامه دارد. غرب تلاش می‌نماید تا در چارچوب اقتصاد تک‌محصولی، با استفاده از حربه تحریم، به مقابله با اهداف رهایی‌بخش انقلاب اسلامی پردازد.

ج) مدرنیته خطری برای دین و سیاست: این‌همانی دین و سیاست از قوی‌ترین نقاط قوت یک جامعه‌ی دینی است. ساده‌ترین و بهترین وضعیت برای یک جامعه دینی، پذیرش این نکته است که دین و سیاست را جفتی توأمان بدانند و حتی بیش از آن، حالتی این‌همانی میانشان برقرار سازند. در چنین شرایطی، نقاط قوت دین و سیاست باهم رابطه تعالی را تشکیل می‌دهند، اما تأسیس رابطه‌ی این‌همانی میان آموزه پشتیبان حکومت که دین باشد، از محورهایی است که توسط دشمنان انقلاب اسلامی مورد هدف

قرار می‌گیرد. در پایان می‌توان گفت که تا پیش از انقلاب اسلامی، نظریه پردازان بیشتر با نگاه مدرنیته به انقلاب‌ها نگاه می‌کردند؛ یعنی انقلاب در جهت مدرن شدن و نو شدن تلقی می‌شد، در حالی که انقلاب اسلامی نه تنها با مظاهر مدرنیسم غربی به مقابله پرداخت، بلکه جنبش بازگشت به خویشتن را مطرح کرد. بنابراین هدف انقلاب این بود که ضمن بهره‌گیری از تکنولوژی‌های مدرن روز، در جهت توجه بیشتر به اندیشه و تفکرات بومی تلاش کند [۱۲].

۹- واکنش فقیهان به مدرنیسم و نوسازی از دوران صفویه تا انقلاب اسلامی

تشکیل دولت صفوی، رویدادی مهم در تقویت دولت ملی پس از اسلام در ایران بود. این دولت موفق شد با تکیه بر مذهب شیعه که در ایران هواداران بسیاری داشت با موفقیت‌های نظامی در سراسر ایران، نخستین دولت ملی در ایران پس از اسلام را به وجود آورد و مذهب شیعه را رسمیت بخشید. ایجاد نخستین دولت مقتدر، مهاجرت بسیاری از روحانیان شیعه به ایران را باعث شد و بدین ترتیب از این زمان نهاد روحانیت نضج گرفت. لذا، قبل از تأسیس دولت صفویه، ایران مرکز عمده شیعیان نبود، بلکه مراکز عمده شیعیان در اطراف بغداد و در شهرهای کربلا و نجف قرار داشتند و تحولات عمده تقریباً در خارج از ایران رخ می‌داد. حکومت صفویه شرایطی ایجاد کرد تا روحانیت شکل گیرد و به تدریج در این دوران با تأسیس حوزه‌های علمیه و کسب منابع اقتصادی مستقل، صاحب قدرت و نفوذ در جامعه گردد. اولین چالش در زمان حکومت شاه عباس رخ داد. ملا احمد اردبیلی به شاه عباس درباره فقدان مشروعیت حکومتش تذکر داد و به او اخطار کرد که اگر خواهان ادامه حاکمیت خویش است، باید حرمت و اعتقاد به امام غایب را مراعات نماید و الا توسط علما از او سلب قدرت می‌گردد. در انتهای این دوره آنان قدرت بسیاری کسب کردند و به نوعی اقتدار بر حکومت دسترسی یافتند، بدین ترتیب در این دوران روحانیان در مقابل مشروعیت سلطنت واکنش نشان دادند، اما این چالش به صورت خشونت‌آمیز نبود. مخالفت عمده روحانیان در این دوران تضعیف مشروعیت حکومت بود و اینکه حکام باید از شریعت اسلام پیروی کنند و در برابر آن قرار نگیرند. به تدریج که قدرت سلسله صفویه کاهش یافت قدرت علمای شیعه تداوم روزافزونی پیدا کرد و آنان با حفظ انسجام خویش سیر جدایی میان نهادهای دینی و سلطنت را تداوم بخشیدند. باروی کار آمدن سلسله قاجاریه قدرت روحانیان و علمای دینی بر اثر بحث‌های دینی و علمی بین اخباریون و اصولیون ادامه یافت. بر طبق تفکر اصولیون وجود علما و مجتهدان برای تفسیر مسائل جامعه و استفاده از مبانی دینی لازم و ضروری است. این برداشت در نهایت مبنای ایدئولوژی تشکیلاتی شد که به انقلاب اسلامی منجر گردید. مجتهدان و علمای دینی از جایگاهی خاص برخوردار بودند که به سهولت در انتقال افکار و اندیشه‌های دینی و انقلابی می‌توانستند بر مردم تأثیر داشته باشند. آن‌ها به منزله کسانی بودند که مردم می‌بایست از آن‌ها در تحلیل احکام و مسائل فقهی تبعیت می‌کردند. تقلید از رهنمودهای یک عالم دینی واجد شرایط، واجب بود. این تقلید نه تنها در دین و حقوق بلکه در همه شئون زندگانی عامل تقویت روحانیت بوده است. بر این اساس بود که علما و مراجع مبنای اعتقادی مطمئنی برای تهدید رهبران و حکام به شمار می‌رفتند و به عنوان مقامی بالاتر از حکام و بر اساس اصول اسلامی، می‌توانستند به طور مستقل به اتخاذ تصمیمات سیاسی جدی و اساسی اقدام کنند. علمای دین و روحانیان در چنین شرایطی در شکل‌گیری اندیشه‌های انقلابی مردم و ایجاد انگیزه قوی دینی در درون آن‌ها، به منظور اطاعت از فرامین دینی و مشارکت در مسائل جامعه، موفق شدند. با گسترش اختلافات به خاطر نفوذ بیگانگان در عصر قاجار، تعارضی جدی بین علما و سلاطین به وجود آمد. در دوره قاجاریه چهار طبقه قدرتمند وجود داشت: طبقه حاکم «شاه و دربار»؛ روحانیان؛ عشایر؛ زمین‌داران. ناتوان بودن شاهان قاجار در به وجود آوردن حکومت قهری و مقتدر، عامل مهم و تعیین‌کننده در قدرت یافتن روحانیت بود. در این دوره با توجه به خلأ قدرت حکومت، روحانیان قدرت یافتند. علل ناتوانی شاهان قاجار را در به وجود آوردن چنین قدرتی می‌توان در موارد ذیل جستجو کرد: قدرت تضعیف‌کننده عشایر فقدان ارتش قوی؛ ضعف دیوان نیرومند و کاری رقابت کشورهای بیگانه؛ فقدان یک ایدئولوژی که هم نظام سیاسی و هم برنامه‌ها و اهداف آن را توجیه کند. در این دوران روحانیت سعی نمود بنیادی نهادند و منسجم در حوزه‌های علمیه به وجود آورد. تأسیس حوزه علمیه قم باهمت آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، احترام و شأن قم را به عنوان مرکز تعلیمات دینی در جهان اسلام افزایش داد. بدین ترتیب

قم محل نشر افکار و عقاید اسلامی در بین آحاد مردم شد و زمینه شکل‌گیری مبانی فکری و اعتقادی لازم برای رویارویی با مخالفان دین فراهم گشت. از سوی دیگر پایگاه عمیق روحانیت در بین مردم زمینه مشارکت سیاسی و حضور گسترده مردم را در همه عرصه‌های مختلف اجتماعی، چه علیه مشروعیت حکومت و چه علیه نفوذ بیگانگان، مهیا ساخت. جایگاه تاریخی نهاد روحانیت، تقویت پایگاه اجتماعی، مشروعیت و تأثیر این نهاد بر شکل‌گیری اندیشه‌های انقلابی با توضیحات تاریخی تبیین شدنی است. در دوران پهلوی جامعه با تغییرات چشمگیری در ساخت سیاسی و اقتصادی مواجه بود. رضاخان برای روی کار آمدن و انحلال سلطنت قاجار نیاز به همکاری روحانیت داشت. وی در قزاق خانه، مجالس مذهبی تشکیل می‌داد و در روز تاسوعا و عاشورا همراه با افسران پای پیاده در جلو دسته حرکت می‌کرد و در شام غریبان شمع به دست می‌گرفت. دوره رئیس‌الوزرائی وی با تبعید گروهی از علمای نجف به قم هم‌زمان بود. دیدار با علما در قم و جلب نظر آنان به پایان مسالمت‌آمیز طرح شکست‌خورده جمهوری خواهی رضاخان کمک کرد. آغاز سلطنت رضاخان اگرچه با مخالفت سید حسن مدرس بود، اما روحانیونی مانند سید ابوالقاسم کاشانی در مراسم تاج‌گذاری شرکت داشتند و علمای دیگری مانند آقا ضیاء عراقی نیز جهت تبریک به رضاخان تلگراف دادند [۱۳].

در دهه ۱۳۱۰ - ۱۳۰۰ ایران دوره‌ای از نوگرایی غربی و تمرکزگرایی را سپری کرد و حکومت به‌منظور تحقق این سیر به مبارزه علیه علما اقدام کند. سیر کاهش قدرت سیاسی روحانیان را می‌توان با بررسی تعداد نمایندگان روحانی از دوره قاجاریه تا دوره محمدرضاشاه در مجلس شورای ملی نشان داد. درحالی‌که در دوره نخست مشروطیت ۲۴ درصد از نمایندگان مجلس از قشر روحانیان بودند را در دوره رضاشاه این نسبت به ۱۱ درصد و یک‌سوم و در اواخر همین دوره به یک‌ششم رسید. در دوره محمدرضاشاه این نسبت به ۳ درصد تنزل یافت. در دوره پهلوی هرچند که هر دو شاه این سلسله کوشیدند با افزایش توان مادی و صنعتی، قدرت حکومت را افزایش دهند، از حیث مشروعیت نظام سیاسی همچنان با مشکل مواجه بودند. معضل مشروعیت رژیم پهلوی این فرصت و توانایی را به مخالفان مذهبی رژیم داد که با انگشت نهادن بر آن، رژیم را به مبارزه فراخواندند. بنیان‌گذار انقلاب در مقدمه رساله ولایت‌فقیه سلطنت را امری ضد اسلامی و ناقض طرز حکومت و احکام اسلام دانست. به نظر ایشان سلطنت همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده است. بر این اساس، این فرضیه تأیید می‌گردد که نارضایتی طبقه روحانی در کنار دیگر طبقات اجتماعی، چون طبقه متوسط و بازاریان به رهبری روحانیت، انقلاب و سرنگونی رژیم محمدرضا را موجب شد. بیشترین طبقه‌ای که در میان مردم صاحب احترام بوده است، روحانیت می‌باشد. نگرانی از گسترش نفوذ استعمار در ایران: در نگرش بنیان‌گذار انقلاب توجه به خطر استعمار در کشورهای اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. این نگرش از یک پیش‌فرض دیگر در اندیشه بنیان‌گذار انقلاب ناشی می‌شود و آن تقسیم جهان به دو بخش "دارالاسلام" و "دارالکفر" است که بر اساس آن دارالکفر همواره برای محو دارالاسلام در ستیز است. تجربیات تاریخی و تحمیل‌های قدرت بزرگ بر کشورهای اسلامی، نیز این پیش‌فرض را تقویت کرده؛ به طوری که برخورد مسلمانان با کشورهای غیر اسلامی نوعی برخورد احتیاط‌آمیز بوده است و حفظ هویت و تمامیت دارالاسلام در مقابل فشارهای جهان کفر و استعمار مهم‌ترین دغدغه ذهنی آنان بوده است.

اقدامات شبه مدرنیست‌ها در دوران رضاشاه مخصوصاً در صحنه فرهنگی جامعه، که با اجبار و خشونت بالایی همراه بود، پیامدهای درازمدتی را بین توده‌های مسلمان به‌جای گذارد. بنیان‌گذار انقلاب به‌عنوان شخصی که این دوران را با تمام وجود درک کرده بود یکی از کسانی بود که بشدت از این اقدامات متأثر شد و با پایان یافتن دوران رضاشاه از تکرار چنین تجربه‌ای در تاریخ سیاسی ایران وحشت داشت. بنابراین نگرانی از تکرار یا تداوم اقدامات شبه مدرنیست‌های دوره رضاشاه در دوره پهلوی دوم یکی از عوامل مهم تأثیرگذار در برخورد بی‌اعتمادانه بنیانگذار انقلاب اسلامی با اقدامات پهلوی دوم بود که درنهایت نیز ادامه سیاست‌های گذشته توسط هواداران مکتب مدرنیزاسیون در دوره پهلوی دوم این نگرانی را تشدید کرد و بنیان‌گذار انقلاب را به منازعه با حکومت واداشت.

بنیان‌گذار انقلاب درعین حال اینکه نظام ولایت‌فقیه را به‌عنوان یک "نظام ایده آل" مطرح می‌کند درعین حال به پذیرش نظام‌های غیر ولایتی در برخی شرایط خاص نیز حاضر می‌باشد و در کتاب کشف الاسرار می‌نویسد: «با آنکه جز سلطنت خدایی، همه

سلطنت‌ها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آن‌ها (مجتهدین) همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند.» وی از شاه می‌خواهد که به قانون اساسی عمل کند محافظ استقلال کشور باشد. البته ایشان قانون اساسی را قانون تمام و کامل نمی‌دانست اما از آنجا که در اصل دوم متمم قانون اساسی تأکید شده بود که قوانین نباید مغایر شرع باشند و به آن استدلال می‌کرد و معتقد بود دولت باید حداقل بر اساس قانون اساسی، که با زحمت علمای مشروطه تدوین شده است، عمل کند. وی به دلیل اینکه در دوران رضاشاه و محمدرضا شاه به این قانون عمل نشده و انتخابات مجلس مؤسسان و شورا بر اساس آن به عمل نیامده و نمایندگان حقیقی مردم در صحنه نبوده و هیئت نظارت علما در مجلس حضور نداشته است، سلسله پهلوی را غیرقانونی و تصمیمات آن را نیز غیرقانونی می‌دانست. این نگرش به حاکمیت، از همان ابتدا بنیان‌گذار انقلاب اسلامی را نسبت به موضوع اقدامی که از سوی دولت حساس می‌کرد؛ به طوری که مواضع ایشان در خصوص اقدامات شاه‌نشان می‌دهد که این نوع حساسیت یکی از دلایل مهم برخورد ایشان با رژیم بوده است و همواره خطر فرار رفتن دولت غیر مشروع از قانون و ظهور دیکتاتوری را گوشزد می‌کرد.

۱۰- نتیجه‌گیری

در بررسی ماهیت و مبانی سنت و مدرنیته در ایران و چگونگی نسبت آن دو با یکدیگر، غالب مورخان و تحلیلگران تاریخ معاصر ایران با توجه به علاقه‌مندی و تمایلات تجددطلبانه روشنفکران و گروهی از روحانیان عصر قاجاریه و به اعتبار موافقت یا مخالفت آنان با مشروطیت، اندیشه‌گران و مواضع سیاسی و اجتماعی آنان را به دو گروه تجددگرا و ضد تجدد تقسیم کرده‌اند. بر پایه این شیوه از نگرش، دفاع از سنت در ماهیت خود به منزله ضدیت با تجدد و دفاع از تجدد به منزله ضدیت با سنت تلقی و معرفی شده است. هرچند این شیوه از تحلیل بهره‌ای از واقعیت دارد، اما خالی از پاره‌ای از بدفهمی‌های گمراه‌کننده در گریز از واقعیت و ستیز با تاریخ نیست. این واقعیت که بسیاری از مفاهیم و نهادهای جدید از سوی روشنفکران و گروهی از متحدان روحانی آنان در عرصه قاجاریه و مشروطیت به شدت مورد جانب‌داری و پشتیبانی قرار گرفت، الزاماً ماهیت متجدد اندیشه‌ها و رفتارهای تجددطلبان ایرانی را اثبات نمی‌کند. به رغم پاره‌ای از آگاهی‌های هرچند سودمند و دارای اهمیت روشنفکران عصر قاجاریه و مشروطه و گروهی از روحانیون هم‌اندیش آنان درباره جنبه‌هایی از فرهنگ و تمدن و ترقی غربی و دل‌بستگی آنان به ضرورت تجدد و ترقی در ایران، غالب آنان از امکان و ضرورت شناخت و آگاهی لازم و بسنده درباره علل و عوامل عقب‌ماندگی ایران، علل و ریشه‌های پیشرفت غرب و مقدمات و بستری که آن پیشرفت‌ها در آن زایش و پویش گرفت و نیز از ضرورت شناخت نقادانه ماهیت و مبانی فرهنگ و تمدن متجدد غربی و سنت‌های ایرانی - اسلامی بازماندند. درست است که در عصر قاجاریه و مشروطه، مفاهیم و نهادهایی چون نظام سیاسی مشروطیت پارلمانی، قانون و آزادی‌ها و برابری‌های دموکراتیک، مفاهیم و نهادهایی بودند که نه در ذهن و زبان و نه در تجربه تاریخی ایران تا پیش از عصر قاجاریه سابقه‌ای نداشت اما ضعف و ناتوانی تجددطلبان ایرانی عصر قاجاریه و مشروطه در راهیابی به عمق ماهیت و مفهوم مدرنیته و مدرنیسم، پیش و بیش از هر عاملی محصول تلاش بی‌بنیاد آنان برای هماهنگ‌نشان دادن دموکراسی و تجدد غربی با اسلام بود. تردیدی نیست اقدام و کوشش بسیاری از روشنفکران و روحانیان مشروطه‌طلب برای انطباق دادن‌ها و همانندسازی‌های میان مفاهیم و نهادهای جدید غربی با اسلام تا حدود زیادی مصلحت‌اندیشی آنان برای جلوگیری یا کاهش مخالفت‌های سنت‌گرایان افراطی با اندیشه‌ها و تکاپوهای تجددطلبانه را منعکس می‌کرد. همین تناقض تجدد ایرانی و همانندسازی‌های نامتناسب و بی‌بنیاد مبتنی بر تقلیل مفاهیم و نهادهای جدید در میان روحانیان مشروطه‌طلب و روشنفکران ایران در عصر مشروطیت است که نجفی اصفهانی روحانی مشروطه‌خواه ادعا کرد: «مشروطه عین اسلام و اسلام همان مشروطه است و مشروطه‌خواهی اسلام خواهی است.» و ملا عبدالرسول کاشانی مدعی شد: «اگر وقت و همت باشد برای هر یک از اصول و قواعد مشروطیت و فروع آن می‌توان یک کتاب مفصل نوشت که خبر از قواعد شریعت ما بر نداشته‌اند.» و عمادالعلمای خلیفانی نیز بر این پندار بود: «اگر خوب به دقت ملاحظه کنید معلوم و منکشف می‌شود که اصول قانون اروپاییان مأخوذ از قرآن مجید و کلمات ائمه و کتب فقها است.» همچنان که روشنفکرانی چون میرزا ملکم خان و مستشارالدوله

نیز اصل آزادی در یک نظام دموکراتیک را با دو اصل امریه معروف و نهی از منکر و نظام سیاسی مشروطیت پارلمانی را با قاعده مشورت اسلامی تطبیق داده و در فرو کاستن مفاهیم و نهادهای جدید و همانند نشان دادن آن مفاهیم و نهادها با اسلام تا آنجا پیش رفته که ادعا کرده‌اند قوانین اروپایی یکسره از قوانین شرع اسلام اخذ شده است. استقرار نهادهای مدرن در پیوند تنگاتنگی بافهم مدرن و فهم درست از سنت و تجدد قرار دارد. از فهم غلط نمی‌توان عمل درست را انتظار داشت. در مسیر تجددطلبی در ایران، سوء تفاهم در نظر به ناکامی در عمل انجامیده است.

۱۱- منابع و مآخذ

- ۱- حسین بشیریه (۱۳۸۰)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: نشر انتشارات گام نو، ۶۹.
- ۲- پرواند ابراهامیان (۱۳۷۸)، ایران بین دو انقلاب، مترجمان کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه چی، نشر مرکز، تهران، ۱۳.
- ۳- جان فوران (۱۳۷۷)، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- ۴- حسین بشیریه (۱۳۸۵)، جامعه شناسی سیاسی، انتشارات نشر نی، تهران.
- ۵- عبدالعلی قوام (۱۳۸۹)، چالش‌های توسعه‌ی سیاسی، انتشارات نشر قومس تهران.
- ۶- محمد رجایی نژاد (۱۳۸۹)، رابطه سنت و تجدد، نشریه حضور بهار، شماره ۷۲، ۱۰-۸.
- ۷- عبدالهادی حائری (۱۳۶۴)، تشیع و مشروطیت در ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۱.
- ۸- فریدون ادمیت (۱۳۵۵)، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران، تهران: انتساب خوارزمی، ۳۱۰.
- ۹- کدی، نیکی، آر (۱۳۷۵)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبد الرحیم گواهی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۴۴.
- ۱۰- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۴)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی، انتشارات، ۱۵۴.
- ۱۱- کدی، نیکی، آر (۱۳۷۵)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبد الرحیم گواهی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۶۸.
- ۱۲- صادقی نقد علی و دیگران، زهرا (۱۳۸۷)، انقلاب اسلامی و مدرنیته باهم در جنگ هستند، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۲.
- ۱۳- علی مراد جو (۱۳۸۸) عوامل اصلی برخورد بنیانگذار انقلاب خمینی با اقدامات شبه مدرنیسم پهلوی دوم. تاریخ ایران، جهان تبیان، ۲-۷.